

## توسعه مبتنی بر فرهنگ

سید محمد بهشتی

در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی جماران

۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۴

پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران: سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه در مجمع تشخیص مصلحت نظام در حال تدوین است. برنامه‌ای میان مدت و 5 ساله که توسط دولت‌ها تدوین و به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسد و اصولاً باید در تدوین برنامه‌های بودجه و سایر قوانینی که در مجلس تصویب می‌شود مورد توجه قرار گیرد. برنامه‌های توسعه اصولاً باید برنامه‌هایی چند بعدی باشند که همزمان به ابعاد اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بپردازند. پایگاه اطلاع رسانی جماران پرونده‌ای را به گفتگو با کارشناسان، اساتید و مدیران حوزه‌های مختلف اختصاص داده تا ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توسعه را مورد بررسی قرار داده و به مسائل کمتر پرداخته شده در برنامه‌های پیشین می‌پردازد. در این گفتگو مهندس سید محمد بهشتی رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری به تشریح مبانی نظری خود می‌پردازد:

رابطه توسعه و فرهنگ چیست، و توسعه فرهنگی یک جامعه مستلزم چه شرایطی است؟

بعد از جنگ جهانی دوم تا چند دهه منظور از توسعه تنها توسعه اقتصادی بود و دیگر جنبه‌ها چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. فرض بر این بود که اگر توسعه اقتصادی محقق شود، بهداشت و درمان هم خوب خواهد شد. آموزش بهبود خواهد یافت، و اصولاً همه مسائل حل و فصل خواهد شد. به عبارتی همه چیز را متاثر از توسعه اقتصادی می‌دانستند. سپس خود توسعه اقتصادی را هم موقوف به اجزایی می‌دانستند که همگی به نوعی با اقتصاد مرتبط بود؛ منشاء اقتصاد هم اقتصاد بود نه چیز دیگر.

بتدریج متوجه شدند که حیات جامعه ابعاد دیگری هم دارد و این نیست که توسعه اقتصادی مسبب توسعه همه‌جانبه شود. بنابراین برنامه‌ریزی‌های توسعه متحول شد و شاهد تولد یک نگاه چندرشته‌ای بودیم. در آخرین مرحله موضوعی که به این نگاه افزوده شده فرهنگ بود. پانزده سال پیش یونسکو یک برنامه مطالعاتی به سرپرستی آقای خاویر پرز دکویار تحت عنوان نسبت توسعه و فرهنگ ترتیب داد و خلاصه نتیجه این مطالعه آن بود که فرهنگ مؤلفه‌ای در عرض اقتصاد و

سیاست و غیره نیست. بلکه فرهنگ مبنای توسعه و در عین حال محصول توسعه است. پس فرهنگ مبداء و مقصد توسعه است. البته فرهنگ به معنی عام آن نه مفاهیم رایج که مثلاً آمار نشر کتاب و تعداد دانشجو را شامل می‌شود. مراد آن معنی از فرهنگ است که در کشور ما تحت عنوان میراث فرهنگی شناخته شده است. البته نه با نگاه عوامانه که محدود به آثار آنتیک می‌شود. منظور من از میراث فرهنگی تخت جمشید نیست، مقصود آن چیزی است که تخت جمشید بدان شهادت می‌دهد؛ یعنی حاصل تعامل تاریخی ما با محیط. یعنی کجا بودن سرزمین و کی بودن مردمان آن. شخصیت و اندوخته تاریخی یک ملت.

اگر توسعه مبتنی بر فرهنگ باشد برنامه‌هایش حتماً منجر به سعادت‌مندی خواهد شد. در غیر این صورت مسلماً توسعه‌ای در کار نخواهد بود. زیرا مسیر را اشتباه انتخاب کرده‌ایم و قدم گذاشتن در مسیر اشتباه با هر سرعتی که باشد ما را از مقصود دور خواهد کرد. آنچه که اخیراً تحت عنوان توسعه پایدار در ادبیات برنامه‌ریزی ما باب شده است، با وجود آنکه می‌بایست مبتنی بر فرهنگ باشد ولی اصلاً به مزیت‌های تاریخی و طبیعی و کلاً با میراث فرهنگی ما کاری ندارد. این کاستی باعث می‌شود که در نظام برنامه‌ریزی کشورمان جامعه به جمعیت تنزل یابد. آنگاه شهر بم آن جایی می‌شود که 80 هزار نفر جمعیت دارد، نه آن جایی که بم است و از این نظر به هیچ جای دیگری شبیه نیست. با این ترتیب از نظر نظام برنامه‌ریزی ما تمام شهرهای 80 هزار نفری یکسان انگاشته شده و فرقی با هم نخواهند داشت. در حالی که این شهرها کاملاً با هم فرق داشته و توانمندی‌های متفاوت و ویژگی‌های منحصر به فرد دارند. نگاه آنها معمولاً کمی است تا کیفی.

### **آیا ایران در تجربه تاریخی خود فرایند توسعه را چه موفق و چه ناموفق طی کرده است؟**

بله. توسعه امر جدیدی نیست. در همه سرزمین‌ها از جمله سرزمین ما، توسعه اتفاق می‌افتاده است. ثانیاً توسعه بر مزیت‌های تاریخی فرهنگی و طبیعی مبتنی بوده است.

### **یعنی توسعه وضعیتی بهتر از وضع موجود را داشته است؟ به عبارتی شما به برنامه‌ریزی توسعه به شکلی که امروز مطرح می‌شود نقد دارید؟**

مسلماً. توسعه مبتنی بر مکتب مدرن برای ما حاصل قابل قبولی نداشته است. زیرا علی‌رغم زحمات زیاد و صرف منابع متناهی پس از نود و اندی سال سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف نتیجه‌ای که باید گرفته می‌شد، نشده است. برای مثال برنامه‌ریزی برای توسعه صنعتی در ایران چون از مکتب مدرن به عاریه گرفته شده است و بر مبنای نفی صنعت به تعبیر بومی‌اش پیش رفته، تبدیل به یک معضل شده است. آیا ایران را پس از این همه تلاش می‌توان کشوری صنعتی قلمداد کرد؟ خیر زیرا فرض بر این بوده است که صنعت یعنی تولید انبوه از طریق ماشین‌آلات. بدین اعتبار کشور ما در طول تاریخ صنعتی نبوده و از زمان ورود ماشین‌آلات صنعتی می‌شود. حال آنکه این فرضیات غلط است. یکی از مهمترین منابع کشور ما از عصر نوسنگی صنعتش بوده است. صنعت مدرن نیز در هیچ جای دنیا قبل از انقلاب صنعتی قرن نوزدهم وجود نداشته است. این مفهوم از مکتب مدرن برخاسته است. ما می‌خواهیم بدون در نظر گرفتن سابقه تاریخی خودمان و سابقه تاریخی

مکتب مدرن و پیش‌زمینه‌ها و تبعات مدرنیزاسیون صنعتی، کشور را به شکل تصنعی صنعتی کنیم. به همین دلیل پس از یک قرن تلاش کاملاً ناکام مانده‌ایم.

اگر بخواهیم به موضوع برنامه‌ریزی توسعه پردازیم. برنامه‌ریزی که در قالب برنامه‌های 5 ساله از قبل انقلاب اسلامی شروع شده است و با افت و خیزهایی همراه بوده است. اگر برنامه‌های توسعه 5 ساله را یک برنامه میان مدت محسوب کنیم برنامه‌های اول تا پنجم توسعه ما تا چه حدی متناسب با برنامه‌های بالا دستی بودند و تا چه حدی قوانین مصوبه، قوانین بودجه و سیاست‌های اجرایی دولت‌ها هماهنگ با اهداف این برنامه‌ها بوده است؟ لطفاً این سوال را با تاکید به ابعاد فرهنگی برنامه‌ها پاسخ دهید.

در طول این سال‌ها کسانی که متولی برنامه‌ریزی برای توسعه بودند، همیشه از اجرایی نشدن برنامه‌هایشان اظهار نارضایتی می‌کنند. زیرا همواره درصد عمده برنامه‌ها بر روی کاغذ باقی می‌ماند. این نتیجه معلول عواملی است که به بعضی از آنها اشاره کردید. معمولاً هم مدیران رده بالا و میانی که متولی اجرای برنامه و تصمیم‌گیری راجع به کم و کیف مدیریت اعمال آنها هستند، مقصر قلمداد می‌شوند. اما حتی اگر هم فرض کنیم که صد در صد این برنامه‌ها تحقق می‌یافت، از آنجا که مبتنی بر مزیت‌های تاریخی، طبیعی، و فرهنگی این سرزمین تدوین نشده‌اند، عملاً توسعه‌ای در کار حاصل نمی‌شد. یعنی لزوماً با عملی شدن پروژه توسعه و سعادت‌مندی رقم نمی‌خورد. ما در استان بوشهر سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های بسیار سنگینی انجام داده‌ایم ولی مردم این استان همچنان از فقر رنج می‌برند. اگر توسعه در این مناطق رخ می‌داد حداقل در ظاهر طوری می‌شد که فقری باقی نماند.

وقتی بدون توجه به مزیت‌های تاریخی و فرهنگی و طبیعی سرزمینمان شروع به برنامه‌ریزی برای توسعه می‌کنیم، یعنی ایران را مثل ورق کاغذی سفید می‌بینیم که باید نقشی نو در آن انداخت. در صورتی که ایران یک تکه کاغذ سفید نیست. مثل یک گرده شیر نژاد زنده است و به طرح‌های پوچ ما واکنش نشان می‌دهد. با بستن سد روی رودخانه‌ها، تالاب‌های خشک می‌شوند، دریاچه ارومیه خشک می‌شود، مدیریت آب شیرین به بحران برمی‌خورد و هزار دردسر تولید می‌شود. برنامه‌ریزان الگوی برداشت آب شیرین کشور گویی برای یک کشور پر آب تصمیم‌گیری می‌کنند. انگار در آلمان زندگی می‌کنیم که فقط صد روز در سال آفتابی است و بقیه بارندگی. نمی‌بینند این 300 روز آفتابی را؟ کجا در طول تاریخ اجداد ما آب شیرین گرانبها را در سطحی وسیع مقابل آفتاب پهن می‌کردند. می‌دانستیم که آفتاب در سرزمین ما دشمن آب است.

خلاصه هرچند خیلی زحمت می‌کشیم و خیلی منابع صرف می‌کنیم ولی عملاً به توسعه نمی‌رسیم. تخمین زده می‌شود که بحران آبی بلند مدت پیش رو که سی سال طول می‌کشد بخش قابل توجهی از سرزمینمان را غیر قابل سکونت و زیست خواهد کرد. تاکنون هم بخش قابل ملاحظه‌ای از اراضی کشور دچار فرونشست شده و صدماتی دیده است که اغلب غیرقابل جبران است. فکر نکنیم که اگر همه برنامه‌های 5 ساله درست و به موقع اجرا می‌شد این اتفاقات نمی‌افتاد. چه بسا میزان صدمات بیشتر هم می‌شد.

حال که سیاست‌های کلی فرهنگی برنامه ششم توسعه در حال تدوین است تحلیل شما از مواردی که تدوین و ابلاغ خواهد شد چیست؟ شما به عنوان یک کارشناس فرهنگی چه انتظاری از سیاست گذاران برنامه ششم دارید؟ اگر این سیاست‌ها و کلیات برنامه ششم در ابعاد فرهنگی هم طبق منوال برنامه‌های قبلی پیش رود تحلیل شما چه خواهد بود؟

کلاً ما وقتی برنامه‌ای تدوین می‌کنیم پر از حرف‌های خوب است. اما وقتی قرار است به مرحله اجرا درآید، در بزنگاه‌های تصمیم‌گیری رفته به یک چیز دیگر تبدیل می‌شود. به صنعت اشاره کردم. ما خواستیم صنعتی شویم و صنعتی نشدیم. در صورتی که ما در طول 90 سال گذشته سرمایه‌گذاری جدی‌ای در عرصه هنر نکردیم در حالی که کشور ما در مقیاس کشورهای منطقه یک کشور مولد در عرصه هنر محسوب می‌شود. زمینش آنقدر حاصلخیز است که حتی وقتی باغبانی هم نمی‌کنیم، گیاه رشد می‌کند. با وجود این مزیت ما تصمیم گرفتیم تا در این باغ کیوی بکاریم. بعد در بزنگاه‌ها کیوی ما تبدیل به چیزی دیگر می‌شود و لابلای اینها که همه محصولاتی با کیفیت درجه سه هستند، همان گیاه‌هایی که مستعد این خاک بودند و حواسمان به آن نبوده رشد کرده‌اند و بالیده‌اند. ما که متوجه می‌شویم در عرصه هنر کشور مولدی هستیم یکبار هم بیاییم و همان سرمایه‌گذاری‌ای را که در صنعت کرده‌ایم در این زمینه انجام دهیم و تا آخر دنبال کنیم. ما باید ظرفیت‌های ذاتی کشورمان را باور داشته باشیم. اگر این کار را بکنیم حتماً نتیجه می‌گیریم و زود به نتیجه می‌رسیم. وقتی محصولی متناسب زمین ما نیست حتی با صد سال زحمت منجر به نتیجه مناسب نمی‌شود. کافی است فقط یکسال به استعداد طبیعی زمینمان توجه کنیم تا نتیجه بگیریم. برنامه‌های گذشته پر از حرف‌های خوب بود ولی در عمل اتفاق خوبی نیافتاد. چون آن حوزه‌هایی که گلی به سرمان نزده منابع را به خود جذب می‌کنند و حوزه‌ای که آبرو، شأن و هویت کشور را تعالی می‌بخشد بی‌بهره می‌ماند. مفهوم هنر نزد برنامه‌ریزان در حد اشاره «رامشگران بنوازند» باقی مانده است. آنها در همین حد برای هنر ارزش قائلند. فکر نمی‌کنند هنر می‌تواند یک کار و حوزه اصلی باشد. زیرا اولاً فکر و ذکرشان کسب درآمد و پول است و ثانياً فکرش را هم نمی‌کنند که از هنر بتوان پول درآورد. در صورتی که درآمد برخی کشورها از هنر بیشتر از درآمد نفتی ما است. امروز یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان اقتصاد فرهنگ است. حتی از اقتصاد نفت هم بزرگ‌تر است. چون از موضوع سر در نمی‌آورند فکر می‌کنند درآمد نفتی مهم‌تر است. در طول تاریخ تا قبل از دوره مدرن و اواخر قاجاریه برای ما قبیح بود صدور ماده خام. ابریشم را خام صادر نمی‌کردیم. پارچه و حریر و فرش صادر می‌کردیم. از زمانی که خواستیم مدرن شویم به خام‌خوار تبدیل شدیم. حالا همه چیز را به شکل ماده اولیه صادر می‌کنیم. تازه ذوق هم می‌کنیم که صادرات غیرنفتیمان گاز و سنگ فله است. اما در حوزه فرهنگ که نمی‌شود ماده خام صادر کرد، و در این حوزه محصولاتی منحصر به فرد تولید می‌شود، شاید عادت به خام‌خواری باعث شده که در این زمینه کاری نکنیم.

به نظر می‌رسد در برنامه‌های توسعه فعلی، اقتصاد را مهمترین بازوی توسعه قلمداد می‌کنند و فرهنگ در اولویت‌های بعدی قرار دارد. چگونه می‌شود اهمیت فرهنگ در توسعه و توسعه فرهنگی را برجسته کرد و نقش و اهمیت آن را در برنامه‌های توسعه پررنگ‌تر کرد؟

این به فهم ما از فرهنگ برمی گردد. خاطریم هست به یکی از دوستان بعد از اینکه تازه رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی شده بود، پیشنهاد کردم منابعی در اختیار حوزه فرهنگ قرار دهند تا یک کار مثبتی انجام گیرد. گفت پرداختن به حوزه‌هایی که تو می‌گویی مربوط به کشورهای خیلی پولدار است. ما این قدر پول نداریم که به این مسائل بپردازیم. به نظر من اتفاقاً چون پول زیادی داریم به سرمایه‌هایمان توجه نمی‌کنیم. وقتی کشوری فقیر می‌شود به اجبار متوجه سرمایه‌های واقعی و اصلیش می‌شود. اینجاست که مشخص می‌شود متوجه مسائلمان نیستیم. حتی جملاتی که در برنامه‌ها نوشته می‌شود ناشی از درک صحیح مساله نیست. بزرگترین اقتصاد جهان، فرهنگ است و اقتصادی‌های ما این را به جا نمی‌آورند. درآمد ناشی از وجه فرهنگی پاریس بیشتر از درآمد کل صنایع استان پاریس است.

**اگر توریسم را هم جز اقتصاد فرهنگ محسوب کنیم وضعیت کشور ما نسبت به پتانسیل‌هایی که در این زمینه داریم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

ببینید ترکیه در بیخ گوش ما فقط از حوزه فرهنگ و هنر چقدر درآمد دارد. حتی در آمریکای جنوبی سربالهای ترکی پخش می‌شود. بابت این سربال‌ها پول وارد اقتصاد ترکیه می‌شود. فارغ از اینکه بسیاری معضلاتی که سیاستمداران نشان نتوانسته‌اند حل کنند را بخش فرهنگی‌شان حل می‌کند. زمینه ایجاد می‌کنند که از همه جای دنیا برای دیدن ترکیه بیایند. با یک تیر چند نشان زده‌اند. کدام فعالیت اقتصادی می‌تواند این قدر ارزش توسعه‌ای داشته باشد.

**به نظر تان چه موانعی اجازه نمی‌دهد اهمیت فرهنگ را درک کنیم و روی فرهنگ بیشتر حساب کنیم؟**

بیشتر موانع ذهنی است. وقتی با اقتصادی‌هایی که مقداری متوجه مطلب شده‌اند برخورد می‌کنید آنها را چنان مشغوف می‌یابید که گویی که یک گنج اقتصادی پیدا کرده‌اند. اما تعدادشان خیلی کم است و در مجامع اقتصادی تنها هستند. نمی‌توانند با همکارانشان گفتگو کنند و ارزشهای اقتصادی حوزه فرهنگ و هنر را خوب بیان کنند. توریسم در کشور ما یک معادله چند مجهولی است. ولی افکار عمومی و مدیران آن را به صورت یک معادله یک مجهولی می‌پندارند. فقط همین که توریست بیاید و پول خرج کند و اشتغال ایجاد کند و تمام. در صورتی که این یکی از مجهولات توریسم است. چندین مجهول دیگر هم دارد که باید همه با هم حل شوند.

**خوب بیشتر توضیح دهید منظور تان از این مجهولات چه‌ها هستند؟**

ببینید اکنون سالیانه 40 میلیون نفر به مازندران می‌روند. حالا بیایید از این 40 میلیون نفر بخواهید مقداری درباره مازندران که دیده‌اند، توضیح دهند. اکثریت غریب به اتفاق از کوه و جنگل و دریا خبر می‌دهند. برسید فرق نوشهر با قائمشهر چیست؟ نمی‌دانند. حتی به مازندران می‌گویند شمال؛ فرق هم نمی‌کند که مشهدی باشند یا تبریزی. این اصطلاح شمال یک واژه‌ای است که خیلی جدید رایج شده است. قبل از سال ۱۳۳۷ کسی به آنجا شمال نمی‌گفت. یا گیلان است یا مازندران. یا رشت است یا لاهیجان و یا ساری است یا قائمشهر. شمال نداریم. مثل اینکه مثلاً به کسی بگوییم بلند قد. بلند قد نسبت به چه کسی؟ این که نمی‌شود تنها معیار هویت یک نفر قدش باشد آن هم نسبت به محکی گنگ. این خیلی برای یک مازندرانی توهین‌آمیز است. اکبر جوجه از مازندران معروف‌تر است. ما 40 میلیون نفر را به مازندران می‌فرستیم

که مازندران را نبینند. با مازندران بودن مازندران ملاقات نکنند. با مازندرانی بودن مازندرانی‌ها ملاقات نکنند. این ضد توسعه است. شاید باعث شود آنجا پول خرج کنند ولی اهالی مازندران فقط باید زباله این 40 میلیون نفر را جمع کنند. آسیب‌های اجتماعی زیادی وارد می‌شود. این 40 میلیون نفر مثل اسراییلی‌ها شده‌اند و مردم آنجا مثل فلسطینی‌ها. رفته‌اند و مزارع مردم را خریده‌اند و به جایش ویلا ساخته‌اند. این نوع گردشگری که توسعه به همراه نمی‌آورد.

### جامعه ما درک درستی از توریسم همراه با توسعه ندارد؟

این مردم نیستند که در قبال برنامه‌ریزی مسوولند. نخبگان جامعه باید بنشینند و بیان‌دیشند و برنامه‌ریزی کنند. باید برنامه‌ریزی‌هایمان به نحوی باشد که اصفهان را و مردم اصفهان را به صفت اینکه اصفهان است و اصفهانی است به جا بیاوریم. جامعه تصمیم نگرفته است که نفهمد. وقتی غذایی با عطر و طعم مطبوع مقابلش بگذاریم معلوم است که می‌پسندد. ما توریسم را صرفاً از یک بعد، بعد اقتصادی، نگاه می‌کنیم و نگاه فرهنگی به آن نداریم. در صورتی که توریسم فرهنگی حتی مقوم امنیت ملی نیز هست. زیرا می‌تواند وفاق ملی را تقویت کند. کشوری که این همه تنوع فرهنگی دارد اگر درست مدیریت نشود، نقار فرهنگی در آن رخ می‌دهد. طوری می‌شود که هر دو روستای مجاور و هر دو شهر همسایه با هم دشمنی کنند. باید به جامعه ایران این فرصت را بدهیم که کردها را به صفت کرد بودن بجا بیاورند و کردستان را به صفت کردستان بودن. بلوچستان را همچنین. نه اینکه وقتی کلمه بلوچستان به میان آمد یاد فقر و نا امنی و مواد مخدر بیافتند. سیستان و بلوچستان که این نیست. یک منطقه بسیار ارزشمند و جواهری در سرزمین ماست. مردمی که آنجا زندگی می‌کنند از فرهنگی بسیار غنی برخوردارند. بلوچستان جز زیبایی چیز دیگری ندارد. ولی تنها زشتی‌هایش در ذهن مردم ما نقش می‌بندد. برای اینکه این زشتی‌ها را از ذهن مردمان پاک کنیم، باید آنها را به ملاقات بلوچستان ببریم. باید بلوچ‌ها را به ملاقات کردستان و کرد بودن کردها ببریم. به ملاقات همه نقاط کشور ببریم. این کار بوسیله توریسم ممکن می‌شود به شرطی که رویکرد صحیحی داشته باشیم. نه اینکه چون خانه دایی‌مان مرکز است برویم مرکز و چون خانه خاله جنوب است به جنوب برویم. با این سیاق آن بلایی که سر مازندران آوردیم را به سر دیگر نقاط کشور هم می‌آوریم و نقار فرهنگی را دامن می‌زنیم.

در سطح جهانی هم مشکل داریم که با تقویت گردشگری فرهنگی حل خواهد شد؛ مثل تصویر نادرستی که در طول این سی و چند سال رسانه‌های غربی از ما ایجاد کرده‌اند. باعث شده که هر گردشگری وارد ایران می‌شود، شگفت زده ایران را ترک کند. چون دچار تناقض میان تصویری شده که از ایران داشته و دیده است. اگر می‌خواهیم تصویر صحیحی از خود به نمایش بگذاریم و این نگاه غلط را اصلاح کنیم چه روشی بهتر از این که فضا را مساعد کنیم تا آنها به ملاقات ایران و ایرانی بیایند. برنامه‌ریزی ما باید در جهتی باشد که این ملاقات صورت گیرد. حتما همراه آن پول خواهد آمد و اشتغال ایجاد خواهد شد. مثل گندمی می‌ماند که می‌کارید. گندم به دست می‌آید و کاه هم به دست می‌آید. از نظر مسوولین ما درآمد اقتصادی و اشتغال گندم حاصل از این کشت است در حالیکه اشتغال و درآمد کاه است و آن ملاقات و آن اصلاح تصویر گندم. ملاقات فرهنگی است که امنیت کشور را تقویت می‌کند و به دنیا می‌فهماند ما که هستیم. اگر دنیا ما را آنطور که هستیم بشناسد می‌داند که ما مدعی صلح در دنیاییم نه جنگ.

شما در بخشی از صحبت‌هایتان به این اشاره کردید که فرهنگ مبدا و مقصد توسعه است و اشاره‌ای کردید که بزرگترین موانع توسعه فرهنگی و درک اهمیت فرهنگ موانع ذهنی است. به نظر شما برای برداشتن این موانع چه باید کرد؟ نقش رسانه‌ها در این زمینه چه می‌تواند باشد؟

اولین کاری که رسانه‌ها می‌توانند بکنند پرسش از خود توسعه است. یعنی چه بشود می‌گوییم اینجا توسعه پیدا کرده است؟ کارخانه داشته باشد؟ اشتغال ایجاد شده باشد؟ چه اتفاقی باید بیافتد؟ ما فقط می‌دانیم که توسعه چیز خوبی است. فکر می‌کنیم توسعه معجزه‌ای است که قرار است همه مشکلاتمان را مرتفع کند. توسعه چه نسبتی با سعادتمندی جامعه دارد؟ آیا هر جامعه‌ای که شکمش پر باشد سعادتمند است؟ یا تازه این تنها مقدمه سعادتمندی است. پس سعادتمندی چیست که توسعه مقدمه آن است. ما اگر مسیری را برویم که مثلاً شکم مان را پر کند ولی سعادتمند ما را تضمین نکند آیا راه درستی را رفته‌ایم؟ سعادتمندی اخروی را نمی‌گوییم، همین سعادتمندی دنیوی مد نظرمان است؛ اینکه از زندگی رضایت خاطر، احساس آسایش و امنیت، فرصت رشد، آشکار ساختن ظرفیت‌های بالقوه داشته باشیم را می‌گوییم. می‌گویند استان اصفهان توسعه یافته است. آیا در استان اصفهان این سعادتمندی احساس می‌شود؟ اگر می‌شود می‌توانیم بگوییم توسعه یافته است در غیر اینصورت توسعه نیافته است. ما در کشورمان آمده‌ایم یک سری شاخص‌هایی را معیار توسعه قلمداد کرده‌ایم. و بعضاً با شاخص‌های اعلام شده اندازه‌گیری می‌کنیم تا ببینیم توسعه اتفاق افتاده یا نه. این شاخص‌های کمی نمی‌تواند میزان سعادتمندی یک ملت و یک جامعه را بسنجد. سعادتمندی مساله کیفی است و باید با شاخص‌های کیفی آن را سنجید. مثل این است که غذایی که می‌خوریم درست است که باید پروتئین و ویتامین بدنمان را تامین کند اما این غذا خوشمزه هم باشد یا نه؟ خوش عطر هم باشد یا نه؟ با این غذا شاعری هم باید بکنیم یا نه؟ وگرنه که غذای بیمارستانی هم همان پروتئین و ویتامین را دارد. اسم این را نمی‌توانیم بگذاریم توسعه. هیچ کس میل به خوردن غذای بیمارستانی ندارد و هیچ کس دلش برای غذای بیمارستان تنگ نمی‌شود. توسعه آن است که دل ما را برای خودش تنگ کند. حال وقتی ما علی‌رغم مختصات تاریخی فرهنگی و طبیعی خودمان می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم با فرایندی بسیار پرهزینه و شکننده طرف هستیم. اصلاً عوارض و تبعات آن مضار بیشتری نسبت به منافعش بر ما تحمیل می‌کند. اگر پول نداریم و منابع کافی نداریم باید توسعه‌مان را بر اساس مختصات تاریخی، فرهنگی و طبیعی خود برنامه‌ریزی کنیم.

### در برنامه‌های 5 گانه توسعه در گذشته هیچ یک از مختصات تاریخی، فرهنگی و طبیعی لحاظ نشد؟

در برنامه 5 ساله سوم برای اولین بار شاهد حضور حوزه فرهنگ بودیم. در برنامه چهارم رفته رفته این حضور پررنگ‌تر می‌شد که متأسفانه آن را تعطیل کردند. برنامه پنجم توسعه هم شبیه یک شوخی بود. امیدواریم در برنامه 5 ساله ششم برگردیم به همان روالی که نظام برنامه‌ریزی در برنامه‌های سوم و چهارم شروع کرده بود. چون اگر برنامه‌ریزی را یک قطار فرض کنیم در برنامه سوم برای اولین بار فرهنگ را سوار این قطار کردند. در برنامه چهارم هم یک واگن اختصاصی برای فرهنگ در نظر گرفته شد. امیدوار بودیم که در برنامه‌های بعدی واگنی درجه یک به آن اختصاص یابد و در برنامه ششم فرهنگ به عنوان لوکوموتیوران توسعه عمل کند. اگر فرهنگ جدی گرفته شود می‌تواند لوکوموتیوران قطار توسعه شود. اما هنوز اقتصادی‌ها لوکوموتیوران توسعه هستند و ما با این شرایط توسعه پیدا نخواهیم کرد.